فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۹۲
صفحات ۷ – ۳۶

جنبش کساحین و اهل الکلاء[۱]

بررسی جنبش اجتماعی بردگان، زنگیان وموالی بصره در عهدخلافت عبدالملک بن‌مروان

روح الله بهرامی*

چکیده

تاریخ اقلیت‌های قومی و اجتماعیِ تابع خلافت اسلامی، از مباحثی است که تاریخ‌نگاران مسلمان بدان کم‌تر پرداخته‌اند. این بخش از زندگی و خواسته‌های اجتماعی با توجه به رویکرد عربان به تاریخ‌نگاری اخباری، سیاسی و قبیله‌ای در تاریخ اسلام به‌ویژه در عهد امویان، در منابع تاریخ‌نگاری سده‌های نخستین بازتاب چندانی نداشته و این کمبود به دشوار شدن کار مورخان و علاقه‌مندان پژوهش‌های تاریخی ـ اجتماعی درباره بررسی و چگونگی پیدایی چنین جنبش‌هایی، انجامیده است.

جنبش «کساحین»، «اهل الکلاء» و بردگان، زنگیان و موالی جنوب عراق در عهد خلافت عبدالملک بن‌مروان، از این دست جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌رود که در ماجرای روی‌دادها و جنگ‌های داخلی مسلمانان در آنزمان فراموش شده و در تاریخ‌نگاری اسلامی بازتاب فراوانی نداشته است. این مقاله ضمن بررسی اوضاع سیاسی ـ اجتماعی دوره یاد شده برآنست تا جنبشی راکه اقلیت‌های اجتماعی بردگان، جمعیت زنگیان و سیاه‌پوستانِ کرانه‌های رودخانه‌های بصره و برخی از موالی عراق به راه انداختند بشناساند. بررسی گستره جغرافیای سیاسی، همچنین چگونگی ظهور و زمینه‌های، اجتماعی، اقتصادی و نحوه ی سرکوب این حرکت بوسیته حجاج بن یوسف ثقفی و ماهیت اجتماعی، چیستی و پی‌آمدهای این جنبش نیز در این جستار پاسخ می‌یابد.

کلیدواژگان

امویان، زبیریان، عبدالملک مروان، حجاج بن‌یوسف ثقفی، عراق، بصره، کساحین، اهل الکلاء، زنگیان، بردگان، موالی.

---

۱. تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۵.

* استادیار دانشگاه رازی، گروه تاریخ، کرمانشاه، ایران. bahrami۲۰۰۹@gmail.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

طرح مسأله

حرکتی اجتماعی که برخی از منابع تاریخ اسلام آن را با نام‌های شیر زنجی، کساحین، اهل الکلاء یاد کرده‌اند، از جنبش‌های اجتماعی در عصر جنگ‌های داخلی مسلمانان پس از مرگ یزید بن‌معاویه است. بی‌سامانی‌های برآمده از انتقال خلافت از سفیانیان به مروانیان، موجب گسیختگی سیاسی ـ نظامی در قلمروهای خلافت امویان شد و مدعیان فراوانی سر برآوردند که هر یک درباره خلافت جهان اسلام دعوی داشت (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۲/ ۱۸۱ – ۱۸۰؛ ابن‌الطقطقی، ۱۹۹۹: ۱۲۲؛ العصفری، ۱۴۱۴: ۲۰۲). منازعه و درگیری‌های چند قطب مدعی قدرت (شیعیان، خوارج، زبیریان و امویان) به پیدایی روی‌دادها و انقلاب‌های گسترده در انجامید. برجسته‌ترین کانون‌های سیاسی، نظامی و عقیدتی این انقلاب‌ها، کوفه و بصره بودند. شیعیان بر کوفه و زبیریان و خوارج بر بصره چیره شدند و دعوی‌های سیاسی آنان به منازعات خونین میان قطب‌های مدعی خلافت انجامید.

اقلیت‌های اجتماعی و جماعت‌های غیر عرب ساکن در سرزمین‌های عراق، در چنین اوضاعی در سودای رهایی از وضع موجود، به میدان مبارزه آمدند. این اجتماعات بیشتر از بردگان و موالی غیر عرب ساکن در عراق شکل گرفته بودند؛ یعنی اقوام ایرانی، نبطی، سیاهان زنگی و هندیهای و برخی از دیگر اقلیت‌های اجتماعی که از زمان فتوحات نخستین تا روزگار مروانیان در این نواحی استقرار یافته بودند.

نخستین تجربه در این زمینه، در قالب جنبش مُختار به پشتوانه چماعتی از موالی ایرانی تحقق یافت. گرایش فراوان مختاربن ابی‌عبید ثقفی به استفاده از قدرت اجتماعی موالی ایرانی، ناخرسندی‌های اجتماعی ـ اقتصادی آنان از چیرگی اشرافیت قبیله‌ای عرب، موالی ایرانی را به حمایت از جنبش مختار کشاند و به تحقق تجربه مشارکت این گونه از اقوام در کارهای سیاسی ـ نظامی کوفه، انجامید (دینوری، ۱۴۰۷: ۹۲–۲۹۶؛ طبری، ۱۴۲۴: ۱۱۲۹/۳، ۱۱۳۴–۱۱۴۸). اشرافیت عربی درعهد معاویة بن‌ابوسفیان، رنگ و بویی شامی و عراقی یافته بود. باری، حضور موالی غیر عرب در جنبش مختار با شمشیر زیبریان به خون نشست، اما امید به جنبش و مبارزه در گروه‌های غیر عرب پیدا شد. جنبش مختار راهی را پیش نهاد که گام زدن در آن، در سرنوشت و سرشت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

سیاسی روی‌دادهای بعدی تأثیر گذارد؛ روی‌دادهایی کـه در قالـب مشـارکت و مبـارزه اقوام و گروهای غیر عـرب در جنبش‌هـای سیاسـی و اجتمـاعی در برابـر امویـان، رخ می‌نمود. بی‌گمان، اخبار گسترده حضـور مـوالی در جنـبش مختـار، در سراسـر عـراق پیچیده بود و اقلیت‌های اجتماعی مستضعَف (بردگـان، سیاه‌پوسـتان، گروهـای مطـرود اجتماعی غیر عرب ساکن در نواحی جنوب ایران، عراق و کرانه‌های فرات و دجله)، آن خبرها را شنیده بودند و بنابراین، جسارت وجرأت آنان برای ایستادگی در برابر عوامـل و نیروهای حکومتی عربان کوفه و بصره، فزونی یافته بود؛ چنان‌که پس از در گیری‌های زبیریان وامویان در عراق، اوضاع اجتماعی و سیاسی برای بردگان، سیاهان واقلیت‌هـای ساکن کرانه‌های فرات، بسیار سخت شد. آنان برای رهایی از وضع بی‌سامان اقتصادی و زیستی خود در بصره و کرانه‌های فرات، روستاها و بازارهای پیرامون آن‌جا، به نهـب و غارت پرداختند و سرانجام کارشان به جنبشی اجتماعی بدل شـد کـه سـازمانی نظـامی وسیاسی پیدا کرد و نزدیک چهار سال عربان بصره و حاکمان عراق را به خـود سـرگرم کرد. این جستار با بررسی زمینه‌های زیستی و جغرافیایی اقلیت‌هـای اجتمـاعی بردگـان خانگی و کارگران ساکن پیرامون رودخانه‌ها، نیزارها و کرانه‌های فرات بصره، چگونگی ظهورو شکست و سرکوب این جنبش اجتماعی را پاسخ می‌گوید.

جغرافیای جنبش

تبیین اوضاع محیطی، ویژگی‌ها و وضع جغرافیایی و زیسـتی جنـبش، در فهـم علـل وعوامل اقتصادی واجتماعی آن بسیار مؤثر است.جغرافیا همواره عـاملی تعیین‌کننـده در حیات تاریخی اجتماعات انسانی به شمار می‌رود؛ چنان‌که جنبش جاروکشان، بردگان و زنگیان عراق در میانه نبردهای زبیریان وامویان برای چیرگی بر عراق شکل گرفت و در عهد امارت حجاج بن‌یوسف ثقفی بر عراق، در بصره و کرانه‌های فرات به اوج رسـید. بنابراین، توجه به این محیط جغرافیایی و زمینه‌هایی که این محیط برای جنـبش فـراهم آورد، بسی مهم می‌نماید.

بر پایه گزارش‌های منابع تاریخی و جغرافیایی، مرکز سیاسـی ایـن جنـبش، جنـوب عراق وحواشی شهرها، بازارها و کرانه‌های فرات بوده است. بصره، کرانـه فـرات، اُبلـه،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

طفوف، الکلاء، زط، آجام و دورق، از مهمترین نواحی جغرافیایی جنبش به شمار می‌رفتند. این حرکت ازسواحل فرات بصره آغاز شد، اما کم‌کم گسترش یافت و از بصره و محله حفاظت از کشتی‌های (سُفُن) باری در کرانه فرات فراتر رفت و به مناطقی بیرون بصره رسید و با واکنش‌های نظامی کارگزاران حکومتی، به نواحی اُبله، بطایح، آجام، طفوف و دورق که، تا خوزستان (بسیار دورتر از بصره) دامن گسترد.

پیدایی ریشه‌های این جنبش در جغرافیای مذکور، به شیوه استقرار این گروه‌های اجتماعی غیر عرب و وضع زیستی و جایگاه اجتماعی و اقتصادی آنان در میان مسلمانان و گروه‌های فرادست عرب در این نواحی مرتبط است. بصره درآغاز اردوگاهی جنگی بود که به فرمان عمر به سرپرستی عتبة بن‌غزوان بنیاد یافت (البلاذری، ۱۴۱۲: ۳۹۴-۳۹۳؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۸۲)؛ سپس عربان خانه‌هایی از نی و برگ درختان ساختند و بعدها آنها را به خانه‌های گِلی و خشتی بدل کردند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۳۹۳). بیست سال پس از این، بصره به بندرگاه و مرکز مهم تجاری و سیاسی عراق بدل گشت و در دگرگونی‌های سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی عراق و بخش‌های مرکزی، جنوبی و شرقی خلافت تأثیر گذارد. ساکنان بصره بیشتر از طوایف عرب مضر و ربیعه بودند. با توسعه فتوحات و اجتماعات، اقلیت‌های ایرانی، سندی و هندی و شماری از اسیران آسیای میانه در آن‌جا ساکن شدند و جمعیت بصره از مردمان عرب و غیر عرب شکل گرفت (ابراهیم حسن، ۱۳۷۶: ۴۷۶).این شهر در مسیر تلاقی دجله و فرات جای داشت و نهرهای فراوانی در خاور و باختر از آنها جاری بودند و زمین‌های بطائح که از زمان قباد ساسانی در این مکان شکل گرفت، پیرامون آنها قرار داشت(الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۳۴۰/۲) بصره بر اثر اهمیتش در مسیر راه خوزستان، پارس، مناطق جنوبی و مرکزی ایران، پایتختی مهم نزد عربان به شمار می‌رفت و افزون بر این، بعدها در تجارت آبی عراق از دهانه شط العرب تا بغداد بسی تأثیرگذار بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۷-۴۹). گسترش فتوحات، سکونت قبایل عرب، قرار گرفتن در ملتقای دجله و فرات و وجود نهرهای فراوان در بالا و پایین و زمین‌های بطایح، بر اهمیت کشاورزیو تجاری بصره افزود.

ایجاد دارالاماره بصره، به جذب گروه‌های اجتماعی غیر عرب و تجمع آنان با عنوان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

«خادمان اعراب»انجامید. اربابان عرب ایـن خادمـان هـر روز بیشـتر از آنـان بهره‌کشـی می‌کردند. نواحی کلاء بصره واقع در کرانه‌های فرات، از مکان‌هایی به شمار می‌رفت که در جنبش یاد شده مؤثر بوده بود (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱۴۲/۴؛ البغـدادی، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۱۷۳).گمان می‌رود «کلاء» به معنـای مکان‌هـای سـاحلی بـوده باشـد کـه کشـتی‌ها و قایق‌های تجاری در آن‌جا پهلو می‌گرفتند تا هنگام وزش طوفان و خطر، محفوظ بمانند. هنگام تخلیه بارها افرادی موظف بودند در این کلاءها به نگهبانی از قایق‌هـای بـاری و کشتی های تجاری بپردازند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱۴۲/۴). جاحظ از بازاری پیرامون بصره به نام بازار «الکلاء» یاد کرده (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲) که به گمان قوی در همان کرانه‌های بصره قرار داشـته و بغـدادی آن را محلـه‌ای مشـهور و بـازاری از بازارهـای معروف بصره خوانده است(البغدادی، ۱۴۱۲: ۱۱۷۳/۳). این کلاءها جاهای مناسبی برای حضور کارگران، باربران، نگهبانان و محافظان کشتی‌ها (اهل الکلاء؛ یعنـی سـاکنان ایـن مکان‌ها، ساحل‌ها و بازارهای ساحلی) بودند. اهل الکـلاء کـه بـه کارهـای خـدماتی و باربری می‌پرداختند تبعا در چنین شرایط زیستی در این نواحی رنج می برده اند.

ابله شهرکی کهن بر دهانه دجله نزدیک بصره و در زاویه خلیجی بـالای مصـب نهـر ابله قرار داشته و در روزگار فتوحات عمَر، از اسـلحه‌خانه‌های ساسـانیان بـوده اسـت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۸). این شهر از عهـد قـدیم، محـل پـر رونقـی بـود کـه کشـتزارها و نخلستان‌های گسترده‌ای داشت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۸۲)؛ چنان‌که عربان و جغرافی‌دانان، این شهرها را از بهشت‌های (جنات) دنیا به شمار آورده‌اند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱/ ۷۱-۷۲)کشتی‌ها و کاروان‌های تجاری فراوانی نزدیـک آنهـا میـان خوزسـتان، جنـوب ایران و بصره حرکت می‌کردند. بنابراین، سرزمین و جغرافیای بصره و اُبله، از زمین‌های حاصل‌خیز و پر رفت و آمد به شمار می‌رفتو زمینه نیکویی برای کشـاورزی، بـاغ‌داری، بازرگـانی و کشـتی‌رانی بـودو باغسـتان‌ها، کِشـت‌گاه‌ها و بنـدرگاه‌های بسـیاری داشت(لسترنج، ۱۳۷۷: ۵۱-۵۰)و بسیاری از خادمان و موالی و کارگران غیـر عـرب در این شهرک فعالیت داشته اند.

طفوف، زط و آجام، از دیگر خاستگاه‌های جنبش یاد شده بودنـد. طـف سـرزمین و ساحل خشک نزدیک به آب یا سرزمین بر آمده‌ای میان آب‌هاست. زُط نامی برآمـده از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

شاکن شدن قومی به نام جَت‌ها یـا زُطهـا در آن مکان‌هـا، بـود کـه دربـاره جای‌هـای گوناگونی به کار می‌رفت. رستاق زط در خوزسـتان و نهـری منسـوب بـه همـین قـوم نزدیک به بصره به نام نهر زط، از ایـن دسـت جای‌هـا بودنـد. پراکنـدگی قـوم زط در جنوب عراق به‌ویژه پیرامون بصره و سکونتشان در نیزارها، بیشه‌زارهای پیرامون بصـره و مُلتقای فرات و دجله موجب شد که زُطهـا ی ایـن مکان‌هـا، «زُط الآجـام» بخواننـد (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۹۴/۱). « اَجَمـة »نیز به معنی بیشه‌ای است کـه در آن نـی می‌رویـد و جمع آن آجام اسـت. هم‌چنـین در معنـای درختچـه‌ها خـاردار و درختـان پیچیـده بـه یک‌دیگر که در این مناطق می روییده به کار می‌رفته است (الحموی الرومـی، ۱۴۱۶: ۱/ ۹۱، ۵۲؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ۱/ ۳۲). دورق نیز نام مکان و رودخانه‌ای در خوزسـتان بـود که سپاه حجاج جنبش را آخرین بار در آن‌جـا سـرکوب کـرد. دردورق یـا دورقسـتان، شهری کهن از عهد قباد ساسانی بوده است. مردمـان کرانـه‌های رودخانـه‌ای دورق، بـه صید ماهی می‌پرداختند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۲/ ۳۲۲-۳۲۱؛ الحموی الرومی، ۱۳۶۲: ۸۷-۸۸؛ ابن‌رسـته، ۱۳۶۵: ۲۱۹ ؛ البروسـی، ۲۰۰۸: ۳۳۵-۳۴۸). گروه‌هـای از زطهـا و زنگیان در دورق کنار سواحل و نیزارهایش نیز می‌زیستند.

بنابراین، بطور کلی جنوب عراق و بصـره از مکان‌هـا و نـواحی جغرافیـایی سیاسـی جنبش اهل الکـلاء، کسـاحین، بردگـان و زنگیـان بـود اوضـاع آب و هـوایی خـاص، زمین‌های آماده و رودخانه‌های درخورِ ماهی‌گیری، کشاورزی ودیگر کارهای اقتصـادی و تجاری پر رونقی داشته است. از این‌رو، اشرافیت قبیله‌ای عرب همواره برای چیرگـی بر این نواحی و بهره‌مندی از مداخل و نیروهای انسانی خـادم، می‌کوشـیدند و آرام‌آرام طی نیم قرن از حضور مسلمانان، اعراب نیروهای اجتماعی خود را در این مناطق ساکن می‌کردند و به جذب اقلیت‌های نژادی و قـومی غیرعـرب، بردگـان، مـوالی و سـیاهان می‌پرداختند. لذا خاستگاه جغرافیایی جنبش، عموما جایگاه و محل اسـتقرار گروه‌هـا و اقلیت‌های اجتماعی غیر عربی بودکه اشراف و بزرگان عرب، سخت از آنان بهره‌کشی و بر آنان ستم می‌کردند. این گروه‌ها بیشتر در سـاحل‌ها بـه مـاهی‌گیری، کشـاورزی مـی پرداختند و یا به بارکشی در بازارهای تجاری پیرامون این نواحی یا جاروکشی و دیگـر پیشه‌های پست خدمت‌کارانه در منازل اشراف، سرگرم بودند. این وضع به فراهم آمـدن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

بستری اجتماعی برای آشکار شدن ناخرسندی‌های اجتماعی و پیدایی جنبش در آن جغرافیا انجامید است.

امارت زبیریان و پیدایی جنبش کساحین و اهل الکلاء بصره

نخستین مرحله جنبش اهل الکلاء و بردگان، هنگامهٔ اوضاع بی‌سامان بصره در دوره امارت زبیریان و ولایت‌مداری مصعب بن‌زبیر بر عراق، در کرانه‌های فرات روی داد. بردگان، زنگیان و بارکشان کلاء هنگامهٔ ناآرامی‌های سیاسی ـ اجتماعی برآمده از تصادمات قبیله‌ای و منازعات سیاسی مروانیان، شیعیان، زبیریان و خوارج، فرصت را مغتنم شمردند و به آشوب و شورش در بصره دست زدند. اوضاع بی‌بسامان اجتماعی اقلیت‌های نژادی زنگیان، زطیان، بردگان، موالی و خدمت‌گزاران خانگی مردم بصره، آنان را بدین واداشت که با استفاده از وضع پیش آمده، برای بهبود اوضاع زندگی خود به کاری دست بزنند. به گزارش منابع تاریخی، کوشش‌های آنان در آغاز سامان‌مند نبود و به انگیزه‌های خاصی مانند مقابله با عربان و ساکنان بصره صورت نمی‌گرفت، بلکه بی‌هدف و تنها برای رسیدن به نیازهای نخستین در قالب دست‌برد و غارت رخ می‌داد (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶).

بصره اواخر دوره فرمان‌روایی مصعب بن‌زبیر، به جنگ‌های داخلی مروانیان و زبیریان درگیر بودو عبدالملک با مصعب در شمال عراق در برابر یک‌دیگر صف‌آرایی کرده بودند. زبیریان بر اثر رویارویی با امویان ودیگر مشکلاتشان در عراق، به آشوب‌های ابتدایی بردگان و زنگی‌های کرانه‌های بصره اعتنایی نمی‌کردند. گویی کارهای نخستین آنان نیز به اندازه‌ای مهم نمی‌نمود تا مصعب یا زبیریان بصره به تنبیه و سرکوبشان بپردازند. شورش آنان در برابر گرفتاری بزرگ زبیریان برای حفظ مسندخلافت، کوچک می‌نمود. بلاذری به نقل از روح بن‌عبدالمؤمن مقری از علی بن‌نصیر جهضمی و او از جریر بن‌حازم، به تجمعات پراکنده زنگیان و بردگان کرانه‌های فرات بصره اشاره کرده است: «تجمع الزنج بفرات البصره فی آخر ایام مصعب بن‌زبیر» (البلاذری، بی‌تا: ۱۹۹/۷).

با استناد به منابع، این تجمعات سامان‌مند نبودند و به قصد درگیری و مبارزه با

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

حاکمان و امیران بصره صورت نمی‌گرفتند. ایـن تجمعـات کوچـک بـه انگیـزه تـأمین نیازهای روزانـه و «قـوت لایمـوت» گروه‌هـا و اقلیت‌هـای نـژادی غیـر عـرب سـاکن کرانه‌های فرات بصره صورت می‌گرفت که در اوضاع بسیا ناگواری بـه سـر می‌بردنـد. آنان ناگزیر بودند که از این طریق نیازهای نخستین خود را برآورَند.

رویدادهای پس از مرگ یزید در عراق، جنگ‌ها، جدال‌ها و لشکرکشی‌ها، به اوضـاع بدتری از منظر اجتماعی ـ اقتصادی برای بیشتر مردم انجامید و بی‌گمان وضع بردگـان، سیاهان زنگی و اقلیت‌های نژادی غیرعرب جنوب عراق از این روی‌دادها متأثر بود. بـه گزارش منابع، نخست شمار شورشیان فراوان نبود (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ ابـن الاثیـر، ۱۴۱۸: ۱۴۷/۴). پراکندگی این گروه‌ها، تنها موجب دست‌بردهای خـرد آنـان بـه باغ‌هـا ومزارع، مواد غذایی، کاروان‌ها، بازارها و برخی از مکان‌ها و امـوال منجـر شـد. چنـین تجمعات و دستبردهای غارت‌گرانه، با توجـه بـه بی‌سـامانی‌های برآمـده از جنگ‌هـای داخلی مسلمانان و اوضاع بد عراق و بصره، عادی می‌نمود. بنـابراین، نـه زبیریـان و نـه مردم بصره، در مراحل نخستین پیدایی این تحرکات، به واکنشی ویژه و به چاره‌اندیشی کافی برای رویارویی با این کارهای غارت‌گرانه، نپرداختند . همین انفعال، بر جسارت و تجری اهل الکلاء افـزود. البتـه نیازمنـدی و گرسـنگی ایـن گروه‌هـا در آن اوضـاع، در غارت‌گری‌هایشان بسیار مؤثر بود؛ زیرا آنان در این زمان تنها به خوردن و بردن میوه‌هـا و حاصل مزارع و باغ‌ها و دست‌بردهای کوچک به امـوال مـردم شـهرمی‌پرداختند، امـا دامنه کارهایشان هر روز فزونی می‌گرفت؛ چنان‌که پایان دوره امـارت مصـعب بن‌زبیـر پس از پیروزی امویان برمصعب و چیرگی آنان بر عراق، بسی گسترش یافت.

چیرگی امویان بر عراق وگسترش جنبش کساحین و اهل الکلاء

پس از شکست خوردن زبیریان، امویان بر عـراق چیـره شـدند و حرکـت اجتمـاعی کساحین و اهل الکلاء بصره به مرحله جدیـدی رسـید. آنـان اوضـاع موجـود را بـرای برآوردن نیازهای روزانه خود مناسب می‌دیدنـد و کارهایشـان را گسـترش دادنـد و بـه رفتارهای بسیار جسورانه‌تری دست زدند؛ یعنی با غـارت امـوال عمـومی و اِخـلال در کارها و اوضاع اقتصادی ـ معیشتی مردم بصره، اشراف عرب شهر را نگران کردند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

عبدالملک در این زمان هنوز به ماجرای عبدالله بن‌زبیر در مکه گرفتار بود و به حضور حجاج بن‌یوسف ثقفی فرمانده نظامی و برجسته‌اش در مکه برای پایان دادن به کار ابن‌زبیر نیاز داشت. بنابراین، کسی را از اعضای خانواده‌اش؛ یعنی بشر بن‌مروان را به امارت عراقین (کوفه و بصره) برگزید. او دو سال پس از پیروزی عبدالملک بن‌مروان بر مصعب بن‌زبیر تا چیرگی کامل بر مکه، فرمان‌روای عراق بود. هم‌زمان خالد بن‌عبدالله بن‌اسید به فرمان عبدالملک بن‌مروان فرمان‌روای بصره شد(البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ المسعودی، بی‌تا: ۱۳۱/۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۰۶: ۴۰۶/۶–۴۰۵). خالد هنگام امارت زبیریان بر بصره، بصورت پنهانی با امویان مرتبط بود و حتی رهبری شورشی را بر ضد زبیریان در دوره امارت مصعب بر بصره به عهده گرفت که ناکام ماند. عبدالملک مروان او را به پاس خدمات پیشینش به امیری و فرمان‌داری بصره گمارد. مردم بصره پس از گزینش حاکم جدید اموی که با کشته شدن مصعب بن‌زبیر و پیروزی عبدالملک بن‌مروان بر عراقین به بصره رفته بود، بی‌درنگ از فرمانروای جدید درخواست کردند که به اوضاع بی‌سامان برآمده از شورش بردگان، سیاهان واهل الکلاء بصره پایان داده شود.

خالد در بصره به مشکلاتی مانند افزایش ناآرامی‌ها، تحرکات خوارج و گسترش شورش‌های غارت‌گرانه اهل الکلاء، بردگان و زنگیان دچار بود. بنابراین، نخستین درخواست مردم بصره از خالد، تأمین امنیت شهرشان بود که بردگان آنان را از میان برده بودند. البته این تحرکات هنوز هم شکل مشخص و منسجمی نداشتند، بلکه حرکت‌های بی‌برنامه‌ای به شمار می‌رفتند. بنابراین، حرکت‌های آنان را تا این زمان نمی‌توان جنبشی سازمان‌یافته برای رسیدن به هدفی ویژه برشمرد، بلکه هدف اصلی شورشیان دست‌یابی به نیازهای نخستین روزانه بود.

خالد بن‌عبدالله بن‌اسید در برابر درخواست مردم بصره سپاهی را فراهم آورد و برای مقابله با شورشیان آماده شد. سپاه خالد بن‌عبدالله با یورش‌های بسیار، زنگیان، بردگان و شورشیان غارت‌گر را تا زمان اندکی پراکنده و سرکوب کرد و شماری را از آنان، به اسیری گرفت. او اسیرانی را نزد فرمان‌روا برد و او فرمان داد برای ایجاد رعب و وحشت و تنبیه دیگر شورشیان و غارت‌گران، در منظر مردم به صلیبشان بکشند. دیگر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

شورشیان پس از این ماجرا گریختند یا پنهان شدند (البلاذری بی تا: ۲۹۹/۷ ؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۸: ۱۴۷/۴). بنابراین، دومین مرحله حرکت بردگان و ساحل‌نشینان فرات به پایان رسید. پس ازسرکوب‌گری‌های خالد بن‌عبدالله بن‌اسیدتا زمان ورود حجاج بن‌یوسف ثقفی به عراق و بصره، منابع هیچ گزارشی درباره شورش ساحل‌نشینان فرات بصره، زنگیان و بردگان شورشی و غارت‌گر عرضه نکرده‌اند، اما بر پایه روی‌دادهای بعدی، خالد بن‌عبدالله نتوانست زمینه را برای چیرگی کامل امویان بر اوضاع واحوال نامطلوب بصره وفرونشاندن شورش فراهم آورَد.

ناکامی‌های حجاج بن‌یوسف وپیروزی‌های اهل کلاء، کساحین و زنگیان بصره

یک دهه بی‌سامانی اوضاع عراق و دست به دست شدن شهرهای مناطق مختلف آن میان مدعیان شیعی، زبیری و اموی، اوضاع عراق را پیچیده کرده بود. سرکوب‌گری‌های خالد بن‌عبدالله بن‌اسید درباره اهل الکلاءبرای مقابله با تحرکات غارت‌گرانه زنگیان و بردگان شورشی و رعب و وحشت برآمده از این سرکوب‌ها و اعدام شماری از آنان، زمان کوتاهی آتش شورش‌ها را فرونشاند، اما وقوع شورش عبدالله بن‌جارود و سربازان بصره دوباره اوضاع سیاسی و اجتماعی این شهر را آشفته کردند (الطبری۱۴۲۴، ۱۱۹۸/۳؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۰۷: ۱۹۰؛ ابن‌خیاط العصفری، ۲۰۸). این ماجرا موجب شد که اهل الکلاء، زنگیان، بردگان و ساحل‌نشینان فرات دوباره فرصت یابند و جنبش خویش را از سر بگیرند، اما این بار جنبش آنان گسترده‌تر شد و گروه‌های اجتماعی دیگری مانند موالی وغلامان خانگیِ اشراف و عربان بصره، با آنان همراه شدند (البلاذری، بی‌تا: ۳۰۰/۷).

مرگ بشر بن‌مروان حاکم و فرمان‌روای عراقین موجب شد که عبدالملک پس از فرجام دادن به کار عبدالله بن زبیر و تسلط بر اوضاع مکه، فرمانده و بازوی توان‌مند نظامی‌اش حجاج بن‌یوسف ثقفی را برای استوار کردن کامل قدرت امویان در عراق، بدان‌جا بفرستد (ابن‌خیاط، ۱۴۱۴: ۲۰۸؛ ابن‌خلکان، بی‌تا: ۵۰/۲؛ الذهبی، ۱۴۰۵: ۴۵؛ ابن‌اعثم، ۱۴۰۶: ۴۲۲/۶ و ۴، ۳ـ۷).حجاج در سال ۷۵ به عراق رفت و در دو کرسی ایالتی آن (کوفه و بصره) خطبه‌های آتشین و تندی خواند که در بردارندهٔ تهدید دشمنان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

بنی‌امیه و ناراضیان و مخالفان سیاسی ـ اجتماعی به تنبیه و تاوان مرگ بود (ابن‌قتیبه دینوری: ۱۴۱۸، ۲۰۵-۲۰۴؛ ابن‌الاثیر، ۱۴۱۸: ۴؛ ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۲؛ البلخی ۱۴۱۷: ۲۵۸/۲؛ الیعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۹۳/۲-۱۹۲). بصره در این زمان به مشکلات بی‌شماری دچار شده و گسترش نا آرامی‌ها، شورش خوارج بصره، فرار سربازان مهلب بن ابی‌صفره با انتشار خبر مرگ بشر بن‌مروان برادر عبدالملک و حاکم عراقین، بر آشفتگی‌های سیاسی ـ اجتماعی افزوده بود. حجاج بن‌یوسف ثقفی در چنین اوضاعی کوشید که با تهدید و سخن‌رانی‌های آتشین و گردآوری سپاه، اوضاع را در بصره آرام کند. بنابراین، به همه نیروهای فراری هشدار داد که اگر برای اجرای وظایف نظامی خود به انگیزه رویارویی با خوارج گرد نیایند، آنان را تنبیه و اموالشان را غارت و دست‌مزدهای آنان را قطع خواهد کرد (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۸: ۲۶۵-۲۶۷؛ الحاج حسن، ۱۴۱۴: ۲۹-۳۱؛ العش، ۱۴۰۵: ۲۲۰-۲۲۱). او با این تهدیدات توانست اوضاع را تا اندازه‌ای آرام کند، اما گرد آمدن نیروهای قبیله‌ای و کشمکش درباره میزان عطاء و مقرّری سربازان، به شورشی فراگیر در «رستقباذ» یا روستای قباد بصره انجامید که عبد الله بن‌جارود از قبیله عبد القیس آن را رهبری می‌کرد (ابن‌اعثم الکوفی، ۱۰۴۶: ۷، ۳-۶؛ الطبری۱۴۲۴: ۳/ ۱۱۹۸).

شورش عبدالله بن‌جارود و سربازانش برای حجاج پذیرفتنی نبود؛ زیرا به حفظ اقتدار کافی برای تسلط بر عراق نیاز داشت. بنابراین، درخواست آنان را درباره برقراری افزایش حقوق و مقرری به اندازه ای که در دوره حاکمیت مصعب بن‌زبیر در یافت می نمودند، نپذیرفت. او از سویی پذیرش این درخواست را به معنای نرمش در برابر معترضان می‌دانست و از سوی دیگر به صرفه‌جویی و سامان‌دهی اقتصادی برای چیرگی بر امور، بسی نیازمند بود. از این‌رو، درخواست عبدالله بن‌جارود و شورشیان را رد کرد (دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۰۷ -۲۰۴). او پس از نبردها و کشمکش‌های پی در پی موفق شد با ایجاد اختلاف میان شورشیان، آنان را سرکوب کند. عبدالله بن جارود نیز هنگامه نبرد به قتل رسید(الطبری۱۴۲۴: ۳/ ۱۱۹۸). علی رغم غلبه حجاج برشورش ابن جارود، این شورش زمینه‌ای را فراهم آورد که کساحین و اهل الکلاء، بردگان و گروه‌های نژادی غیر عربِ خسته از اوضاع بی‌سامان بصره و منازعات درازآهنگ عربان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

و فشارهای اقتصادی و معیشتی، دیگر بـار تحرکـات پیشـین خـودرا دنبـال کننـد و بـا استفاده از فرصت برآمده از شورش ابن‌جارود و سربازان بصره، در سطحی گسترده‌تر و سامان‌مندتر بر حجاج بن‌یوسف بشورَند. گروه‌های اجتماعی سـتم‌دیدهٔ دیگـری نیـز در این زمان به زنگیان و بردگان پیوستند. پس در ایـن مرحلـهٔ حرکـت مـذکور بـه شـکل جنبشی اجتماعی با ترکیبی متنوع‌تر هماهنگی و یک‌پارچگی بهتری بـه خـود گرفـت و هدف و رهبری مشخصی پیدا کرد. بـلاذری افـزون بـر زنگیـان و بردگـان، از پیوسـتن گروه‌هـایی بـه نـام«بیضـان» بـه جنـبش زنگیـان یـاد می‌کنـد(البلاذری، بی‌تـا: ۳۰۰/۷). دیکسون«بیضان» را همان گروه اجتمـاعی و اقلیـت مطـرود زُطی‌هـا می‌خوانـد کـه در نیزارهای بصره یا در طفوف جنوب عراق می‌زیستند (دیکسون ۱۳۸۱: ۲۰۷)، اما منـابع از چگونگی پیوستن«بیضان» بدین جنبش، اطلاعات درخوری به دست نداده‌اند. بـاری، به‌رغم دیدگاه دیکسون، گمان می‌رود که «بیضان» همـان گروه‌هـای فقیـر ایرانـی بـوده باشند که از هنگامهٔ فتوح نخستین به عربان پیوستند و کنار نهرها و زمین‌های کشاورزی بصـره، کـار می‌کردنـد. واژه‌هـای «حمـرا»و «بیضـان» بیشـتر دربـاره بردگـان و مـوالی سفیدپوست و ایرانی‌تبار در برابر تیره‌پوستان حبشی، سندی، هندی، غلامـان و بردگـان سیاه‌پوست به کارمی‌رفته است و از این‌رو، کاربرد واژه بیضان دربـاره مـوالی و بنـدگان ایرانی، موجه‌تر می‌نماید.

بلاذری از گروه‌های اجتماعی دیگری یاد می‌کند که در بدنه جنبش جایگـاه مـؤثری داشتند. او آنان را «اهل الکلاء» می‌نامد. درباره ماهیت اهل الکلاء نیز خبرهایی در کتاب بلاذری در دست نیست، اما با توجه به بازارهای ساحلی فراوان در بصره به همین نـام، پیوستگی واژه به محل‌های پهلو گرفتن کشتی‌ها، قایق‌ها یا مکان نگاه‌داری آنهـا روشـن می‌شود. پس به گمان، اهل الکلاء کسانی بوده‌اند که در کرانه‌ها می‌زیستند و بـه تخلیـه محمولات و بارکشی در کشتی‌ها و قایق‌های تجـاری یـا نگاه‌بـانی کشـتی‌ها و قایق‌هـا می‌پرداختند (ابن‌منظور، ۱۹۹۷، ۴۲۴/۵؛ الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲). اهل الکلاء و بارکش‌ها نیز از اقلیت‌هایاجتماعی حاشیه‌نشین و ستم‌دیده کرانه‌های رودخانه‌های بصره و افرادی درجه دوم و سوم و به گمان قوی، بسیاری از آنان از گروه سیاهان، زطهـا، سـندی‌ها و موالی بودند که از زمانی پیش از این در این مکان‌ها ساکن بودند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

«بیضان»، زطها «جت‌ها» وگروه‌هایی از بردگان خانگی که در منازل اشراف بصره و قبیله‌های ساکن این شهر به خدمات خانگی و رُفت و روب سرگرم بودندو اعراب از سر تحقیر آنان را «کساحین» می‌خواندند به ترکیب شورشیان غیر عرب پیوستند و بر گستره دامنه جنبش افزودند. حجاج بن‌یوسف ثقفی هنگام تهدید اشراف بصره درباره خاموش کردن آتش این جنبش، اشراف و عربان بانفوذ و قبیله‌ها و اخماس بصره را تهدید می‌کرد که می‌بایست بی‌درنگ به سرکوب «کساحین»؛ یعنی جاروکشان، خادمان و بردگان خود می‌پرداختند (البلاذری، بی تا: ۷/ ۳۰۰). او واژه «کساحین» را درباره آنان به کار می‌برد نگاهی که بر پایگاه پست اجتماعی جنبش‌کنندگان و نگرش تحقیرآمیز اشراف عرب به آنان دلالت می‌کرد.

شیرزنجی ورهبری جنبش

با افزایش گروه‌های و اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب، فرآیند جنبش به مرحله جدیدی رسید و رهبری و سازماندهی ویژه‌ای یافت. در این زمان برده‌ای سیاه به نام «ریاح»، «ابوریاح» یا«ریاح زنجی»از زنگیان، در جایگاه پیشوای نظامی و سیاسی، جنبش را ظاهرشد و شورشیان و ناراضیان رهبری‌اش را پذیرفتند. منابع بیشتر از او به نام «شیر زنجی» یاد کرده‌اند (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۴؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶؛ ابن‌خلدون، ۱۴۱۷: ۵۶/۳). «شیر زنجی»، معرَب واژگان فارسی «شیر» و «زنگی» منسوب به زنگ و زنگبار به معنای شیر زنگباری است. این لقب بازتابیده در منابع قرون نخست، بر نفوذموالی ایرانی یا ایرانیان ساکن بصره و حمایت و پیروی آنان از جنبش دلالت می‌کند و حضور و ارتباطات آنان را با شیر زنجی روشن می‌کند. این واژه به اندازه‌ای رواج داشت که در زبان و منابع تاریخ‌نگاران بعدی نیز بازتابید و به اندازه‌ای آوازه یافت که منابع تاریخی، اخبار این جنبش را با عنوان حرکت «شیر زنجی» گزارش کرده‌اند، اما دریغ که مورخان عرب و مسلمانان، اطلاعات تاریخی این جنبش را پی نگرفته و روایاتش را چندان گرد نیاورده‌اند! بنابراین، اخبار درباره حضور و ارتباط ایرانیان نیز در این جنبش، به خوبی روشن نیست، اما شهرت اخبار جنبش با عنوان فارسی شیر زنگی یا شیر زنجی و کاربرد آن در متون عربی، از همراهی و هم‌دلی ایرانیان با جنبش حکایت می‌کند.باری،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

همراهی گروهی بـه نـام «بیضـان» کـه بـلاذری از آنهـا یـاد کـرده اسـت، تأکیـدی بـر دعوی ارتباط بیشتر نیروهای ایرانی آن دوران با جنبش به شمار می‌رود (البلاذری، بـی تا: ۳۰۰/۷)

قدرت شیر زنجی در این مرحله از جنبش به اندازه‌ای فزونـی گرفـت کـه بـه گفتـه بلاذری موفق شد نواحی پیرامون فرات «کوره الفرات»و شـهر کوچـک«اُبلـه» را بگیـرد. فرستادن فرمانده‌ای جنگی به نام کرّار بن‌مالک سُلمی، حـاکم و فرمـان‌روای حجـاج در این منطقه، به سرکوب جنبش نیانجامید؛ زیرا او نه تنها در این زمینه نـاتوان بـود، بلکـه شـیر زنجـی موفـق شـددر نبـردی سرسـختانه، وی را شکسـت دهـد و بگریزانـد (همان).قدرت ریاح به اندازه‌ای فزونی گرفت که بر پایه آن توانست به مـدعی نیرومنـد برای انارت، بدل شود. حتی بنابرروایت برخـی از منـابع، وی ادعاهـای بسـیار بزرگـی مطرح کرد؛ چنان‌که جسورانه خودش را«امیر المؤمنین»خواند. بنـابر برخـی از روایـات، شیر زنجی پس از شکست دادن کرارسلمی، در نامه‌ای که به او نوشت، از خویشـتن بـا عنوان امیرالمؤمنین یاد کرد(البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷). این ماجرا بر آرزوهای گروه‌های غیر عرب، طبقات محروم و مستضعَف جنوب عراق درباره برقراری حکـومتی عادلانـه دلالت می‌کند. آنان می‌خواستند که بردگان، جاروکشان، زنگیان، زطها و مـوالی ایرانـی در آن حکومت جایگاهی داشـته باشـند واز سـوی دیگـر انگیزه‌هـای جاه‌طلبانـه شـیر زنجی«ریاح زنگی» را برای استفاده از ظرفیت نیروهای اجتماعی به انگیزه دست‌یابی بـه قدرت سیاسی خبر می‌دهد (دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۰۸). به هر روی، سرگرم شـدن حجـاج بن‌یوسف ثقفی به سرکوب شورش عبدالله بن‌جارود و سربازان شورشی بصره، موجـب شد که او نتواند با همه توانی اش به رویارویی با شیر زنجی بپردازد، اما شکسـت کـرار بن‌مالک سُلمی و توسعه گسترش حرکت بردگان و زنگیان، هشداری به حجاج دربـاره ژرفا و گستره این شورش به شمار می‌رفت. او پس از سرکوب حرکت عبدالله بن‌جارود وسربازان بصره فرصتی یافت که با خاطری آسوده‌تر به سرکوب ناآرامی‌های شورشـیان فقیر پیرامون بصره و دیگر نـواحی حـوزه اُبلـه و کرانـه‌های فـرات بپـردازد. بنـابراین، سرکوب حرکت شیر زنجی، دیگر هدف مهم حجاج بن‌یوسف بود که برای رسیدن بـه آن، از فرماندهی برجسته به نام حفـص بن‌زیـاد بن‌عمـر عتکـی فرزنـد رئـیس پلـیس

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

ویژه‌اش در عراق بهره گرفت و او را بدین کار گماشت (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷ ؛ ابـن الاثیر، ۱۴۱۸: ۴/ ۱۴۸؛ نویری ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶؛ ابن‌خلدون، ۱۴۱۷: ۳/ ۵۶). حفص بن‌زیاد بن‌عمر عتکی سپاهی کافی، امکانات و تجهیزاتی لازم برای رویارویی با شیر زنجی گرد آورد و بر او و همراهانش یورش برد، امـا شورشـیان در نبـردی سـخت سرسـختانه در برابرش ایستادند و سپاه حفص بن‌زیـاد شکسـت خـورد. دومـین شکسـت فرمانـدهان فرستاده برای سرکوب جنبش در عهد حجاج، بدین شیوه صـورت پـذیرفت وحفـص، فرمانـده حجـاج در ایـن نبـرد، کشـته شـد و «بقیـه السـیف» سـپاه حجـاج از معرکـه گریختند(همان).پس از این پیروزی، شـیر زنجـی دوبـاره خـود را در کسـوت رهبـر و فرمانده‌ای پیروزمند دید که توانسته بود دوبار سپاهیان فرمان‌روای بزرگ عراقین حجاج بن‌یوسف ثقفی را به سختی شکست دهد و این شکست اوضاع بصره را بسیار آشفته‌تر و مردم بصره وحجاج را نگران‌تر می‌کرد.

فرجام جنبش

توان‌مندی جنبش‌گران و بازتاب شکست حفص بن‌زیـاد انـدازه‌ای بـود کـه حجـاج بن‌یوسف پس از این شکست به سختی نگران و خشمگین شـد. او بـرای جبـران ایـن شکسـت‌ها بـر مـردم بصـره بسـیار فشـار آورد و بـه آنـان گفـت: چنانچـه قـادر نباشند«کساحین»(جاروکشـان) و«اهـل الکـلاء» (باربرهـای کرانـه‌ها)؛ یعنـی زنگیـان و بردگان خویش را سـرکوب کننـد، فرمـان‌روا سرسـختانه آنـان را تبییـه خواهـد کـرد (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷). حجاج بن‌یوسـف بـرای رویـارویی پایـانی بـا شورشـیان از «اخماس» بصره؛ یعنی قبیله‌ها و عشایر نیرومند عرب آن‌جا خواست که برای جنـگ بـا آنان آماده باشند و از این‌رو، سربازگیری گسترده‌ای را در بصـره آغـاز کـرد؛ آن‌گـاه بـا توجه به تجربه پیشین، کرّار بن‌مالک سُلمی را به فرماندهی مردان بصری گماشت. سپاه بصریان برای رویارویی با کساحین، اهل الکلاء، زنگیان و بردگـان بـه رهبـری ابوریـاح معروف به شیر زنجی، حرکت کردند. منابع درباره چگونگی این رویـارویی و مـاجرای لشکرکشی اطلاعات بسیاری عرضه نکرده‌اند، اما سپاه حجاج بن‌یوسف بـه فرمـان‌دهی کرار بن‌مالک این بار توانست شیر زنجی و شورشیان را به وانهادن ابله و دیگـر نـواحی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

و ساحل‌های پیرامون بصره و عقب نشستن تا صحرای دورق (نزدیک اهواز در جنوب غربی ایران)وادارَد. بی‌گمان این عقب‌نشینی به سادگی صورت نگرفته، بلکه سپاهیان حجاج و مردم بصره به سختی در این زمینه کوشیدند.

بنابراین، نخستین مرحلهٔ این نبرد به شکست سپاه شورشیان انجامید (همان). نبرد دیگری در مرحله بعدی میان سپاه کرار بن‌مالک و شیر زنجی در صحرای دورق پا گرفت. رهبر زنگیان و شورشیان در این نبرد به سختی و با دلیری بسیار مقاومت کرد و پس از جنگی بسیار سخت، شیر زنجی و بیشتر همراهانش کشته و برخی از آنان اسیر یا متواری شدند. ماجرای مقاومت آنان در چکامه‌ها و آثار شعرای عرب بازتابیده است (البلاذری، بی تا: ۳۰۱/۷ – ۳۰۲). بنابراین، جنبشی اجتماعی که به رهبری گروهی از اقلیت‌های اجتماعی و گروه‌های قومی حاشیه‌نشین بر اثر فشارهای سخت سیاسی ـ اقتصادی و معیشتی صورت پذیرفت، پس از تلاش‌های بسیار مردم بصره و فرماندهان نظامی حجاج بن‌یوسف ثقفی و چندین بار شکست خوردن از آنان و آسیب دیدن بصره از دید اقتصادی، سرکوب شد آرزوهای گروها و اقوام فرودست غیر عرب برای دست یاب به وضعیتی مطلوب در خون فرو نشست .

تحلیلی از پایگاه اجتماعی جنبش

این جنبش از آغاز گسترش اسلام در قلمروهای ایران کهن تا این زمان، از نخستین جنبش‌های اجتماعی غیر اعراب در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که آن را گروه‌های اجتماعی و نژادی گوناگون با جایگاه اجتماعی، اقتصادی و معیشتی یک‌سان پدید آوردند. حضور نیروهای گوناگون اجتماعی فرودست در این جنبش، بر این دلالت می‌کند که سرچشمه‌ها و بسترهای آن در فرآیندویژه‌ای پیدا شده و در قالب حرکتی اجتماعی صورت پذیرفته است. بنابراین، جنبش بردگان، سیاهان، محافظان کلاء، جاروکشان، باربران و دیگر خدمت‌کاران عربان بصره را پی‌آمد انباشت مشکلات بی‌شمار اجتماعی و معیشتی می‌توان دانست که اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب حومه بصره و کرانه‌های فرات، بدانها دچار بودند. پس پاسخ به چگونگی انباشت این ناخرسندی‌های اجتماعی، اقتصادی و معیشتی، بدون شناخت بستر و نوع ترکیب

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

نیروهای اجتماعی جنبش امکان نمی‌پذیرد. بررسی چگونگی سکونت اجتماعات غیر عرب و استقرارشان درجنوب عراق و کرانه‌های فرات بصره، در فهم شکل‌گیری جنبش اهل الکلاء، کساحین، زنگیان و بردگان آن‌جا بسیار مؤثر است.

پیدایی این جنبش را نتیجه بیش از نیم قرن حضور اجتماعی سیاسی عربان و ظهور وگسترش شهر بصره وپدید آمدن نگرش نیروهای سیاسی ـ قبیله‌ای اشرافیت عرب درباره اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب و رفتارهای سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی ناعادلانه با آنان می‌توان دانست. بردگان، بندگان و خدمتکاران در سنجش با گروه‌های غیر عرب و اقلیت‌های قومی و نژادی بصره و نواحی جنوب عراق، زندگی بسیار سختی داشتند. آنان تنها زنگیان مهاجر؛ یعنی آفریقاییان و حبشیان نبودند، بلکه قوم‌هایی مرکب از گروه‌های گوناگون بیشتر تیره‌پوستان زطی، سندی، هندی، حبشی وبومیان ایرانی ونبطیان ساکن در نواحی جنوب ایران و عراق بودند. آنان از پیش از ظهور اسلام به شیوه‌های گوناگونی در نواحی بصره وکرانه‌های فرات ساکن شدند و گروه‌های فراوانی از اسیران جنگیِ شهرهای شرقی ایران نیز در دوره اسلامی پس از گسترش دامنه فتوحات در نواحی جنوب غربی ایران (در حوزه خوزستان، اهواز و جنوب بابل کهن / عراق به‌ویژه دجله و فرات) به آنان پیوسته بودند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). آنان در سرزمین‌های این مناطق، زمین‌های خشک، شوره‌زارها، نیزارها، ساحل‌های رودهای بصره ورودخانه‌های بزرگ دجله و فرات به‌ویژه نزدیکی‌های بصره تا اُبله و واسط (شهری که حجاج بن‌یوسف ثقفی آن را ساخت) ساکن بودند (ابن‌بحشل، ۱۴۰۶: ۳۰ – ۴۱؛ البغدادی ۱۴۱۲: ۴۲۰/۳–۴۱۹؛ الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۴۳۹/۸، ۷/ ۴۳۵).

این گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های قومی از زمان هجوم مسلمانان بدان نواحی، در قالب اجتماعات خُرد و افراد درجه دوم و سوم به سرزمین‌های مسلمان‌نشین آمدند و با توجه به شعارهای مسلمانان در فتوح نخستین درباره پذیرش اسلام بر پایه برابری اجتماعی، انتظار داشتند که عضوی از جامعه مسلمانان و هم‌ردیف ز با هم‌کیشان آیین جدیدشان باشند و به همین سبب، از آغاز از ایرانیان بریدند و از نخستین گروه‌های اجتماعی بودندکه به به عربان پیوسته بودند و اسلام آورند. بلاذری در این‌باره از چند گروه اجتماعی یاد می‌کند که برخی از آنان خدمات نظامی به سپاهان ایرانی عرضه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

می‌کردند و برخی از دیگر گروه‌هایی که جماعت پراکنده‌ای در دل اجتماعات ایرانیان بودند. شماری از سواران نظامی رهبران این گروه‌هابودند که آنان را «سیاه اسواری» یا «سپاه اسواری» می‌خواندند. این سپاه که شماری از اعضایش ایرانیان زبدهٔ سوار به شمار می‌رفتند و شماری از دیگر افرادش مزدور و خادم ارتش ایران بودند، از نخستین گروه‌های اجتماعی ـ نظامی در شوش به شمار می‌رفتند. آنان داوطلبانه به سپاه اسلام به فرماندهی ابوموسی اشعری پیوستند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۱۹). بلاذری هم‌چنین از گروه‌هایی با نام‌های «زُط»، «سیابجه» و «اندغاز» یاد می‌کند. ماهیت واقعی این گروه‌های اجتماعی و نژادی روشن نیست و اطلاعات بسیار اندکی درباره آنان در منابع تاریخی به‌ویژه آثار بلاذری بر جای مانده است. البته وابستگی نژادی و قومی این اقلیت‌های اجتماعی در سرنوشت آنان تأثیر گذار نبود؛ زیرا نه ایرانیان و گروه‌های ایرانی و نه عربان، جایگاه اجتماعی آنان را پاس می‌داشتند و جز کارهای خدماتی در امور نظامی، نوازندگی و طرب، پیشه‌های پست با مواجب ناچیز برای زنده ماندن، کار دیگری به آنان نمی‌سپردند. از دید حمزه اصفهانی، استقرار برخی از این اقلیت‌های نژادی همچون زط‌ها و ورود آنان به گروه ایرانیان، از عصر بهرام ساسانی آغاز می‌شود (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۳-۵۲)، اما پیوستنشان به مسلمانان و تلاششان برای نزدیک شدن به عربان و در آمدنشان به جرگه موالی و خادمان عرب، انتظارات آنان را بر نیاورد؛ یعنی به‌رغم دیدگاه مثبت ابوموسی اشعری درباره آنان و گرفتن تأییداتی از خلیفه عمر در این‌باره، در آن جامعه تحقیر می‌شدند. بلاذری می‌گوید ابوموسی درباره پیوستن کسانی از اسواران وابسته ایرانی به سپاهیان عرب، به عمر نامه نوشت و عمر فرمان داد که با آنان همچون دیگر مسلمانان رفتار کنند. ابوموسی نیز فرمان عمر را اجرا کرد و عطایی برای آنان قرار داد: «ثم فرض لهم فی شرف العطاء» (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۱۹) . به گفته بلاذری، آنان به بصره رفتند و در پی این بودند که کدامیک از قبیله‌ها به پیامبر نزدیک‌تر است.آنان نخست به ازد؛ سپس به بنی‌تمیم پیوستند. پس از پیوستن اسواران به مسلمانان، گروه‌های دیگری با جایگاه اجتماعی پایین به نام‌های «سیابجه» و «زط» و «اندغار»، به این گروه پیوستند و بدین شیوه، نخستین هسته گروه‌های اجتماعی مرکبّ از اقلیت‌های نژادی و قومی غیر ایرانی و غیر عرب، در جنوب عراق به‌ویژه پیرامون

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

بصره (نخستین مسکن نظامی مسلمانان) پدید آمد. عربان نخست بر پایه فرمان خلیفه، آنان را پذیرفتند و حتی مکان‌ها و منزل‌هایی برایشان فراهم آوردند؛ چنان‌که آنان به حفر نهرهایی پیرامون بصره و حواشی دجله و فرات پرداختند: «ثم خُط لهم خططهم فنزلوا و حفروا نهرهم»((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۰-۴۲۱).. بر اثر پیوستن گروهای یاد شده و دیگر جماعت‌های غیر عربیه آنان، شمارشان فزونی گرفت و بنی‌سعد و بنی‌حنظله از بنی‌تمیم برای استفاده از نیروی آنان و خدمت گرفتن از آنان، با یک‌دیگر به منازعه و رقابت پرداختند ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱).. این ماجرا سر آغاز بهره‌کشی عربان از گروه‌هاو اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب بصره بود.

عربان اهواز نیز بر گروه‌هایی از «اسواران» و «زُط» چیره شدند و نخست آنان را به بندگی گرفتند، اما پس از مخالفت عمر با این کار، آزادشان کردند تا بر زمین کشاورزی کار کنند و به عربان خراج بپردازند(البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۳). قبیله‌های دیگر ـ بیشترتمیمیان بصره ـ با عنوان دارندگان حق ولاء، در این گروه‌ها نفوذ داشتند و آنان را موالی خود می‌شمردند و افزون بر کارهای خدماتی، از آنان در جنگ‌های خراسان بهره می‌گرفتند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۰). اما پیوستن آنان به طوایف بنی‌تمیم، جایگاهشان را در سطح انتظارشان دگرگون نکرد؛ زیرا عربان بنی‌تمیم و شاخه‌های طوایف بنی‌سعد و بنی‌حنظله، آنانرا نه هم‌پیمانان متحد و هم‌کیش عربان، بلکه وابستگان و عبیدخود به شمار می‌آوردند. از این‌رو، دیدگاه ولاء برای این جماعت‌ها به ولاء بندگی بدل شد. گسترش این نگرش، به تنزل جایگاه این اقلیت‌های اجتماعی از مقام تازه‌مسلمانانی و هم‌پیمانی باعربان به مقام عبید و فرمان‌پذیر انجامید. این تحول بی‌گمان ناخوشنودی‌هایی اجتماعی را از هنگامهٔ فتوحات تا جنگ‌های مسلمانان با یک‌دیگر پس از مرگ عثمان، افزایش داده بود، اما اخبارفراوانی درباره وضع اجتماعی و ارتباط آنان با مسلمانان در دست نیست.

پس از جنگ‌های داخلی مسلمانان و آمدن نمایندگان خلیفه چهارم امام علی بن ابی‌طالب (ع) به بصره، برخی از منابع از این گروه‌ها و ارتباطشان با عثمان بن‌حنیف انصاری والی و فرماندارعلی بن ابی‌طالب (ع)یاد کرده‌اند. عثمان بن‌حنیف بر اثر سیاست علی بن ابی‌طالب(ع) در توجه یک‌سان به همه مسلمانان و اقلیت‌های اجتماعی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

ـ قومی و دینی، به این گروه‌های اجتماعی (سیاهان، موالی و بندگانی مانند سیابجه و زط)، اعتنا می‌کرد و آنان را در جایگاه نیروهای نظامی به کار می‌گرفت. البته افزون بر روش عادلانه علی بن ابی‌طالب وحُکامش در بر خورد با چنین گروه‌هایی، گرایش‌های خاص مردم بصره به زبیریان و امویان موجب شد که عاملان علی (ع)به جذب این گروه‌های اجتماعی فرودست بپردازند و در اداره کارهای نظامی و نگاه‌بانیِ مقر حکومت در بصره، از آنان بهره گیرند. عامل علی (ع)حتی نگاه‌بانی ویژهٔ خزائن و بیت المال بصره را به آنان واگذارد (مفیده، ۱۳۶۷: ۱۷۱). بلاذری می‌گوید کسی به نام ابو سالمه، رهبری این قوم‌ها را بر عهده گرفته بود. او در برابر اهل جمل به سختی ایستاد و عبدالله بن‌زبیر جمعی از این گروه را کشت که ابوسالمه زطی نیز از جمله آنان بود ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱، ؛ مفید، ۱۳۶۷: ۱۷۱ ؛ الضبی الاسدی، ۱۴۱۳: ۱۲۹-۱۳۴).

پشتیبانی والیِ علی بن ابی‌طالب(ع) از این گروه‌های اجتماعی و برکشیدن آنان و اعتماد به آنان در واگذاری پیشه‌های اداری ـ نظامی دربار والی بصره به آنان، موجب خرسندی و خشنودی آنان و فداکاریشان در برابر سپاه جمل شد. بی‌گمان، پس از شکست سپاه جمل در دوره حکومت علی بن ابی‌طالب(ع) در عراق، با توجه به سلوک معنوی وسیاسی علی (ع) در حمایت از موالی و دیگر گروه‌های قومی غیر عرب در برابر فزون‌خواهی‌های اشراف قبیله‌های عرب، رضایت‌مندی این اقلیت‌های اجتماعی و نژادی را در پی داشته است.

با گسترش فتوحات مسلمانان به مرزهای سند، هند و حواشی جنوبی کرانه‌های عمان و دریای فارس و آفریقا و حبش، گروه‌های دیگری از اسیران تیره‌پوست سندی، هندی، زنگی و حبشی به کرانه‌ها و نواحی جنوب عراق و ایران به‌ویژه بصره منتقل شدند. بنابراین، شمار جوامع قومی و نژادی غیر عرب در این سامان بر اثر زاد و ولد فزونی گرفت؛ چنان‌که بلاذری بنابر روایتی گفته است: معاویه گروهی را از آنان به ساحل‌های شام و انطاکیه برد: «قد کان معاویه نقل من الزاط و السیابجه القدماء الی سواحل الشام و انطاکیه بشراً»(البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). گمان می‌رود افزایش موالی و گروه‌های اجتماعی غیر عرب و مشکل مزاحمت‌های محتمَل و پیش‌بینی‌پذیر برآمده از افزایش آنان، معاویه را به پراکنده کردنشان واداشته باشد. برخی از منابع از این پس بر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

پایه روی‌دادهای بعدی مانند انقلاب‌های پس از مرگ معاویه و رقابت‌های عبدالملک با رقیبان سیاسی عربان، از آنان با عنوان‌های گوناگون مانند عبید، موالی، سیاهان، بردگان، زنگیان یا رنج و زط یاد کرده‌اند. بنابراین، گروه‌های گوناگونی از قوم‌های غیر عرب در کرانه‌های بطایح و کلاء بصره گرد آمدند که بیشتر خادمان عربان به شمار می‌رفتند و از دید اجتماعی و اقتصادی و زیستی، سرنوشت و وضع مشترکی داشتند. اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این گروه‌های قومی با توجه به چیرگی تفکر سیاسی قبیله‌ای و نژادی حاکمان اموی، بی‌سامان‌تر شد. نفوذ و قدرت قبیله‌های عرب و رقابت‌های آنان در برخورداری از حمایت اشراف اموی در جایگاه خلفای اسلام و جانشینان پیامبر، همواره افزایش می‌یافت و امویان از این رقابت‌ها برای تثبیت قدرت خود بهره می‌بردند.

نگرش پادشاهانه امویان به خلافت و گرایش فراوانشان به بهره‌گیری از قوم‌های غیر عرب و تلاش آنان برای افزودن ثروت برآمده از زمین‌ها و مزارع سواد و عراق به‌ویژه زمین‌های حاصل‌خیز جنوب عراق و بطایح و کرانه‌های فرات بصره، با توجه به توسعه این شهر از دید تجاری و زراعی و تصرف «اراضی خالصه»، فرمان‌روایان و عاملان اموی عراق و بصره را به بهره‌کشی از آن گروه‌ها در قالب نیروی انسانی، واداشت و این کار به افزایش رنج‌دیدگی آن گروه‌های اجتماعی و قومی انجامید. گسترش دامنه نیازهای شهر جدید بصره و کرانه‌ها و کلاء (محل آمد و شد کشتی‌های باری) آن (ابن‌منظور، ۱۹۹۷: ۵/ ۴۲۴)و از سوی دیگر، گرایش به استفاده از زمین‌های حاصل‌خیز بصره، فرات، اُبله، کسکر تا محلی که بعدها حجاج آن را ساخت؛ یعنی واسط و وتلاش برای بهره‌گیری از همه زمین‌های بطائح (بطحیه بزرگ و کوچک) که به محل‌های مستعدی برای کسب درآمد زراعی بدل گشته بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۱–۲۸؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ۱/ ۲۰۶؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۹–۱۰۸)، موجب گرایش فراوان عربان به استفاده از توان نیروهای اجتماعی فرودست مذکور شد. اهل کلاء بیش از اینکه عنوان اقلیتی قومی بوده باشد، عنوانی منسوب به مکان ومرتبط با پایگاه اقتصادی واجتماعی همه گروهای قومی کارگر در کرانه‌های فرات ورودخانه‌های بصره بوده است. منابع، اصطلاح کلاء را درباره جای‌های گوناگونی مانند ساحل‌های فرات و رودخانه‌ها به کار

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

برده و آن را از بازارها ومحل‌های معروف بصره نیز دانسته‌اند. این کلاءها محل پهلو گرفتن قایق‌ها و کشتی‌های باری بصره وبارگیری آنها بودند. هم‌چنین بازار گسترده‌ای پیرامون این کلاءها قرار داشت که بازرگانان کوچک و بزرگ اموال خویش را در آن‌جا عرضه می‌کردند (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲). این کلاءها محل تجمع و زندگی بسیاری از بردگان، باربران، سیاهان زنگی و افراد فرودستی بود که در بازارها یا محل‌های حفاظت سُفُن و قایق‌های باری کار می‌کردند و اشراف بصره، صاحبان کشتی‌های تجاری و بازاریان، از آنان در کارهای روزانه خود بهره می‌بردند.

مسکن بسیاری از اهل کلاء بصره، همین کرانه‌ها و مرداب‌های پیرامونی‌اش بود. آنان در آن‌جا به کارهای تجاری و نگاه‌بانی از کشتی‌ها، بارگیری، تخلیه بارهای تجاری و کشاندن کشتی‌ها و قایق‌ها به ساحل سرگرم بودند. هم‌چنین برای دهقانان، زمین‌داران واشراف بصره به زراعت در کرانه‌ها، مرداب‌ها و بطایح و پیرامون بصره به‌ویژه کرانه‌های فرات می‌پرداختند. این کرانه‌ها مسکن و زیست‌گاه آنان بود و به همین سبب بلاذری آنان را «اهل الکلاء» نامیده است (البلاذری، بی تا: ۷/ ۲۹۹) .هم بطایح، هم کرانه‌ها و هم کلاء معروف بصره و نواحی حفاظتی کشتی‌های باری و...، به نیروهای انسانی و کاراین اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب بسیار نیاز داشتند. عربان خود جز به کارهای سیاسی و نظامی نمی‌پرداختند و از این‌رو، از اقلیت‌های اجتماعی به‌ویژه زُطها، سیابجه، زنگیان، بردگان، سیاه‌پوستان و اسیران جنگی و ایرانیان ونبطی‌های عراق بهره می‌گرفتند. بنابراین، به منظور این بهره کشی به رضایت اجتماعی این گروه‌ها و اقلیت‌های جامعه پیرامونی بصره و جنوب عراق، اعتنا نمی‌کردند؛ چنان‌که خواسته‌های نخستین آنان را نادیده می‌گرفتند. آنان برای تأمین معیشت و «قوت لایموت» خویش در کرانه‌های بصره، فرات، طفوف، الآجام، کلاء حوزه فرات و بصره ناگزیر به بارکشی، حمّالی، خارکَنی، بَردگی و کشیدن قایق‌های باری به کرانه‌ها و مهار یا نگاه‌بانی از کشتی‌ها و دیگر خدمات و پیشه‌های پست می‌پرداختند. این گروه‌های قومی آرام‌آرام به بردگانی بدل شدند که نمی‌توانستند حتی شکم خود را سیر نگاه دارند. این وضع پس از گسترش فتوحات سخت‌تر شد؛ زیرا گروه پرشماری از اسیران فتح بخارا نیز در این مناطق ساکن شدند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). به گفته بلاذری، حجاج بن‌یوسف ثقفی نیز

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

پس از فتوحات گسترده‌اش در هند، کسان دیگری را از زط‌های سند و هند همراه با فرزندان و خانواده‌ها و گاومیش‌هایشان، در این منطقه جای داد (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱).. سکونت این گروه‌ها و پدید آمدن چنین اوضاع سخت اجتماعی ـ اقتصادی و زیستی، موجب شدکه گروه‌های یاد شده برای حفظ جان خویش و رسیدن به نیازهای نخستینشان، به ناآرامی‌ها و غارت اموال عربان و ساکنان کرانه‌های فرات بصره دست به شورش وجنبش بزنند.

این کارهای گروه‌های یاد شده با توجه به نافرمانی‌های سیاسی و عقیدتی مردم عراق و وقوع دومین دوره جنگ‌های داخلی مسلمانان پس از مرگ یزید بن‌معاویه، گسترش یافت. جنبش مختار در کوفه و همراهی موالی با او و انتشار اخبارش در بصره وسراسر عراق و حوزه فرات نیز آتش این ناآرامی و شورش اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب، بردگان، موالی، سیاهان و زنگیان کرانه‌های فرات و بصره را دامن زد. افزون بر گروه‌های اجتماعی یاد شده، عربان به ایرانیان و نبطیان ساکن بین النهرین نیز به دیده گروه‌ها و قوم‌های درجه دوم می‌نگریستند و آنان را موالی خویش به شمار می‌آوردند. اینان از دید تبارشناختی، نزد قبیله‌های عرب افرادی فرودست، بیگانه، نااصیل و پست بودند.

جنبش مختار به‌رغم شکست خوردنش، این راه را به موالی و دیگر قوم‌ها و گروه‌های اجتماعی غیر عرب در عراق و توده‌های محروم اجتماعی نشان داد که همراهی با جنبش‌های سیاسی ـ اجتماعی راهی برای رهایی‌شان از آن وضعیت ناگوار است. هم‌چنین موالی را به ایستادگی در برابر عربان برانگیخت(الطبری، ۱۴۲۴، ۳ / ۱۱۳۳-۱۱۳۴ ؛ ابن قتیبه دینوری ۱۴۱۸: ۴/ ۴۰- ۴۱) چنان‌که پس از جنبش مختار به‌رغم چیرگی زبیریان و شکست و انتقام‌جویی سرسختانه آنان از موالی، حضور توده‌های اجتماعی غیر عرب و همراهی آنان با جنبش های‌سیاسی ـ اجتماعی تا پایان عهد اموی گسترش یافت. اقلیت‌های نژادی دیگر همچون نبطیان، زنگیان، زط‌ها و بردگان، اندکی پس از جنبش مختار بر اثر ناخرسندی‌های اجتماعی و زیستی خویش، در شهرهای گوناگون عراق به‌ویژه بصره و پیرامون آن، به جنبش‌هایی در برابر امویان و فرمان‌روایان و حاکمان آنان دست زدند. بصره جایی بود که بسیاری از این اقلیت‌ها بر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

اثر ویژگی‌های جغرافیایی ـ سیاسی و زیستی ـ اقتصادی‌اش، در آن‌جا متمرکز بودند. گمان می‌رود این گروه‌های اجتماعی و قومی از اواخر عصر معاویه فعال شده باشند. بنابراین، معاویه گروه‌هایی را از اقوام زط، سیابجه و بردگان ساکن در این نواحی، به انطاکیه، سوریه و کرانه‌های شام منتقل کرد (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲)، اما پس از آشفتگی اوضاع سیاسی ـ اجتماعی امویان پس از مرگ معاویه و آغاز شدن جنگ‌های داخلی مسلمانان، ظرفیت ها و خواسته های انباشته شده این گروه‌ها را در جنوب عراق و نواحی بصره فعال کرد. این امر به ناآرامی‌ها و جنبش‌هایی انجامید که فرمان‌روایان بصره از مهارَش ناتوان بودند. جنبش این گروه‌ها در دوره امارت زبیریان (هم‌زمان با امارت مصعب بن‌زبیر در بصره) آغاز شد؛ سپس در عهد فرمان‌روایی حجاج بن‌یوسف والی عبدالملک بن‌مروان بر عراقین به شکل نگران‌کننده‌ای گسترش یافت. جنبش این گروه‌های اجتماعی بر اثر حضور برده‌ای زنگی در آن، شورش «شیر زنجی»نامیده شد سازمان یافت و نگرانی عمیقی برای حجاج و امویان پدید آورد. بیشتر کسانی که در این جنبش شرکت کردند، گروه‌های اجتماعی و قومی تحقیر شده فوق الذکر بودند که ساکن حومه بصره، کرانه‌های فرات، شوره زارها و نیزارهای پیرامونش بودند. باربران، خادمان، بردگان، جاروکشان و موالی و بندگان سیاه و سفید اشراف و امیران عرب که از سر تحقیر آنان را «کساحین و اهل الکلاء »و گاهی« بیضان» می‌نامیدند، اینان که پایگاه اجتماعی ـ اقتصادی ودردها ومشکلات مشترکی داشتند با استفاده از آشفتگی‌های سیاسی مدعیانِ قدرت و تصادمات آنان در عراق، مطالبات انباشته اجتماعی و اقتصادی خود را در حرکت بر ضد عربان حاکم و قبیله‌ها و اشراف بصره طرح کردند.

نتیجه

افزون بر ترکیب اجتماعی گوناگونان عراق پیش از اسلام، پس از لشکرکشی عربان مسلمان به قلمروهای گسترده ساسانیان، تنوع و ترکیب اجتماعی‌این ناحیه گسترده‌تر شد. نبطیان بابل، ایرانیان، عربان مهاجر جنوب یمن که از قدیم در این نواحی ساکن بودند و عربان مهاجم شمال و جنوب (مهاجر و انصار) و گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های نژادی غیر عرب (ایرانی و نبطی، سیاهان آفریقایی و حبشی، هندی و سندی،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

زط و سیابجه، بردگان) وبندگان سفید واسیران جنگی و دیگـر بومیـان نـواحی جنـوب ایران و عراق، در این منطقه جای گرفتند. افزون بر تنوع آرای سیاسی، عقیدتی و فکری مردمان این منطقه که ریشه‌های بسیار کهنی داشت، این تغییر ترکیب جمعیتی، عـراق را به مشکل‌آفرین‌ترین ایالت مسلمان‌نشین سده نخست بـه‌ویژه در عهـد خلافـت امویـان بدل کرد و جنبش‌های فراوان سیاسی، عقیـدتی و اجتمـاعی را در پـی داشـت. بررسـی جنبش سیاهان، بردگان زنگی و زطها با هم‌کاری موالی عـراق کـه ناقـد ایـدئولوژی و دیدگاه سیاسی بود، با استناد به پی‌آمدهای بعدی‌اش در حوزه‌های اجتماعی (اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب وموالی)بسیار مهم می‌نماید.

بر پایه بررسی و شناخت جغرافیای سیاسی، محیط زیستی، وجـوه اجتمـاعی، سـبک زندگی اقتصادی واجتماعی گروه‌های نژادی ساکن جنوب عراق و حومه بصره، روشـن شد که خاستگاه جنبش اقلیت‌های محروم اجتماعی و نژادی غیرعرب، بردگان، زنگیـان وموالی، همین محیط بوده و ناخرسندی‌های اجتماعی ـ زیستی این اقلیت‌هـای محـروم اجتماعی ناگهان آشکار شده و گروه‌های مستضعَفِ هم‌سـو وناراضـی(زطها، زنگی‌هـا، بردگان، اسیران جنگی و دیگر توده‌های قومی) را به جنبش واداشـته اسـت. بـلاذری از این گروه‌ها با عنوان‌های «کسـاحین» و «اهـل الکـلاء» و «بیضـیان» یـاد می‌کنـد. اینـان گروه‌هایی اجتماعی بودند که در وضع بدی (در مرداب‌ها، بطائح و کرانـه‌های فـرات و بصره) می‌زیستند. ناتوانی در تأمین خوراک و غذای روزانه و نابرخورداری از کم‌تـرین امکانات زندگی وبسیاری از دیگر مشکلات، آنان را به یـک‌دیگر پیوسـت؛ چنان‌کـه بـا هم‌گرایی در ایجاد شـورش و جنبشـی اجتمـاعی بـه انگیـزه بـرآوردن نیازهـای خـود مشـارکت کردنـد. بنـابراین، انگیـزه حرکـت اجتمـاعی گروه‌هـای یـاد شـده، جنـبش ستم‌دیدگان و گروه‌های محروم اجتماعی بر ضد ستم‌گران و اشراف اموی و عـرب بـه شمار می‌رود که قدرت سیاسی و چیرگی اجتماعی اشراف و قبیله‌های عـرب را عامـل بدبختی، فقر و سرنوشت شـوم خـود می‌دانسـتند و بـرای رهـایی از آن وضـع بـد، بـا یک‌دیگر متحد شدند. این جنبش در هنگامه جنگ‌های داخلی مسـلمانان پـس از مـرگ یزید بن‌معاویه ورویارویی‌هـای شـیعیان، زبیریـان وامویـان در روزگـار پایـانی امـارت مصعب بن‌زبیر، در جنوب عراق و کرانه‌های فرات بصـره آغـاز و تـا سـال ۷۱ الـی ۷۵

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

هجری دنبال شد و بر اثـر درگیری‌هـای عربـان در نبردهـای سیاسـی وعقیـدتی بـرای دست‌یابی به خلافت، آرام‌آرام گسترش یافت؛ چنان‌که قـالبی سـازمان‌یافته و منسـجمبه خود گرفـت و تلاش‌هـای مـردم بصـره وحکـام وفرمان‌روایـان شـهر و کشـور بـرای سرکوبی‌اش، ناکام ماند.

جنبش‌کنندگان قلمرو گسترده‌ای را از سواحل بصره، بازارهای سـاحلی، کـلاء، ابلـه، نیزارها، بیابان‌ها ونواحی گسترده میان بصره تـا اهـواز (جنـوب غربـی ایران)بـه دسـت گرفتند و بر گرد رهبری زنگی به نام «شیر زنجی» یـا «شـیر زنگـی» گـرد آمدنـد و بـه اندازه‌ای قدرت یافتند که دو بار سپاهیان حجاج بن‌یوسف فرمان‌روای مقتدر عبدالملک بن‌مروان را شکست دادند و شـیر زنگـی خـود را«امیـر المـؤمنین» خوانـد. پیروزی‌هـا شیرزنجی و گسترش دامنه جنبش، تصرف اموال، غارت بازارها، مزارع وباغ‌هـای مـردم بصره وجنوب عراق و بی‌بسامانی‌های برآمده از این حرکت‌ها موجب شـد کـه حجـاج بن‌یوسف امیر عراقین با ساز و برگ فراوانی با هم‌کاری قبیلـه‌های بصـره، بـه سـرکوب جنبشیان بپردازد (۷۵ ق). او در این زمینه کام‌یاب شد. جنبش‌هـای اجتمـاعی وسیاسـی اقلیت‌های قومی و نژادی این ناحیه در آغاز عهد عباسیان؛ سپس عهد مأمون و معتصـم و پیدایی جنبش نیرومند اجتماعی ـ سیاسی زنگیان به رهبری «صاحب زنـج»(دویسـت سال بعد از این) که خصلتی سیاسی و ایـدئولوژیک داشـت و بنیـاد و ارکـان خلافـت عباسیان را به لرزه در آورد، از پی‌آمدهای جنبش کساحین و اهل الکلا ء عراق و بصـره در عهد امویان بود .

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

کتاب‌نامه

۱. ابن الطقطقی، محمد بن‌علی بن‌طباطبا (۱۹۹۹ م)، *الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیه.

۲. ابن العبری، گرگوریوس بن‌اهرون (۱۳۷۷)، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی ـ فرهنگی.

۳. ابن‌اعثم الکوفی، محمد بن‌احمد (۱۴۰۶ ق)، *الفتوح*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴. ابن‌الاثیر الجزری، ابن الحسن علی بن ابی‌الکرام محمد بن‌محمد (۱۴۱۷ ق)، *الکامل فی التاریخ*، مراجعه و تصحیح یوسف الدقاقه، منشورات محمدعلی بیضون، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵. ابن‌بحشل، اسلم بن سهل واسطی (۱۴۰۶ ق)، *تاریخ واسط*، تحقیق کوریس عواد، بیروت، عالم الکتب.

۶. ابن‌خلدون، عبدالرحمان ولی‌الدین (۱۴۱۷ ق)، *تاریخ العبر*، تحشیه و مراجعه خلیل شعاده و سهیل زکار، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.

۷. ابن‌رسته، احمد بن‌عمر (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو، تهران، امیر کبیر.

۸. ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد (۱۹۹۷ م)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.

۹. بی‌نا (۱۳۶۲)، *حدود العالم من الشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات طهوری.

۱۰. الاسدی، سیف عمر الضبی، الفتنه و وقعة الجمل (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، *جمع و تصنیف أحمد راتب عرموش*، چاپ هفتم، بیروت ـ لبنان، دارالنفائس.

۱۱. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالک و الممالک*، باهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

۱۲. البروسی، محمد بن‌علی (۲۰۰۸ م)، *اوضح المسالک الی معرفة البلدان*، تحقیق المهدی عبد الرواضیه، چاپ سوم، بیروت ـ لبنان دار الغرب الاسلامی.
۱۳. البغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن بن‌عبدالحق (۱۴۱۲ ق)، *المراصد الاطلاع*، تحقیق و تعلیق علی‌محمد الجباوی، بیروت، دارالجیل.
۱۴. البلاذری، احمد بن‌یحیی بن‌جابر (۱۴۱۲ ق)، *البلدان و فتوحها و احکامها*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دار الفکر.
۱۵. البلاذری، احمد بن‌یحیی بن‌جابر (بی‌تا)، *الانساب الاشراف*، تحقیق و مقدمه سهیل زکار، ریاض، دار الفکره الطباعة و النشر.
۱۶. البلخی، أبی‌زید احمد بن‌سهیل البلخی (۱۴۱۷ ق)، *کتاب البدء و التاریخ*، تحشیه خلیل عمران المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۷. پتروشفسکی، ای، پ؛ و، ی، آبلیانف (۲۵۳۶ ش)، *سه مقاله درباره بردگی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۸. الجاحظ، ابن‌عثمان عمرو بن‌بحر (۱۴۱۸ ق)، *کتاب البُخلاء*، ضبط و شرح و تصحیح احمد العوامری بک، علی الجارم بک، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۹. جر، خلیل (۱۳۶۷)، *فرهنگ لاروس*، ترجمه حمید طبیبیان، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۰. جوده، جمال (۱۳۸۲)، *اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی.
۲۱. الحاج حسن، حسین (۱۴۱۴ ق)، *حضارة العرب فی العصر الاموی*، بیروت ـ لبنان المؤسسة الجامعیه الدراسات و النشر و التوزیع.
۲۲. حموی، شهاب‌الدین ابن‌عبدالله یاقوت، (بی‌تا)، *معجم البلدان*، مقدمه محمد عبدالرحمان المر عشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. ـــــــــ (۱۳۶۲)، مشترک، ترجمه: محمدپروین گنابادی، تهران، امیر کبیر.
۲۴. خضری بگ، الشیخ محمد (بی‌تا)، *الدولة الامویه*، تحقیق محمد العثمانی، بیروت، شرکة دار الارقم بن ابی الأ رقم.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

۲۵. دیکسون، عبدالامیر (۱۳۸۱)، *خلافت امویان*، ترجمه گیتی شکری، تهرانا، انتشارات طهوری.
۲۶. دینوری، ابو حنیفه (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۲۷. دینوری، محمد بن‌عبدالله بن‌مسلم بن‌قتیبه (۱۴۰۷ ق)، *المعارف*، بیروت، دارالکتب العلیه.
۲۸. ـــــــــ (۱۴۱۸ ق)، *الامامه و السیاسة*، تعلیق و تحشیه منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، دارلکتب العلمیه.
۲۹. ـــــــــ (۱۴۱۸ ق)، *عیون الاخبار*، محمد بن‌بیضون، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. الزاوی، ثابت اسماعیل (۱۹۷۰ م)، *العراق فی العصر الاموی*، چاپ دوم، بغداد، منشورات مکتبة الاندلس.
۳۱. فرای.ر.ن (۱۳۷۲)، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۳۲. الطبری، محمد بن‌جریر (۱۴۲۴ ق)، *تاریخ الطبری*، مراجعه و مقدمه نواف الجراح، بیروت- لبنان .
۳۳. العش، یوسف (۱۴۰۵ ق)، *الدولة الامویه*، چاپ دوم، دمشق، دار الفکر.
۳۴. العصفری، خلیفة بن‌خیاط (۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م)، *تاریخ خلیفة بن‌خیاط*، تحقیق و مقدمه سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
۳۵. فرامرزی، احمد (۱۳۴۷)، *شورش بردگان*، بکوشش: حسن فرامرزی، انتشارات: ابن سینا تهران.
۳۶. مفید، ابو عبدالله محمد بن‌محمد بن‌نعمان (۱۳۶۷)، *نبرد جمل*، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی.
۳۷. ممتحن، حسین‌علی (۱۳۶۶)، *نهضت صاحب الزنج*، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳۸. ممتحن، حسین‌علی (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی اسلام در عصر*

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]

امویان، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳۹. مسکویه الرازی، ابو علی (۱۳۶۶ ق / ۱۹۸۷ م)، *تجارت الامم*، تحقیق و مقدمه ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش للطباعة و النشر.
۴۰. لسترنج، گی (۱۳۷۷)، *جغرافیایی تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۱. نویری، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۴)، *نهایة الارب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۴۲. یعقوبی، احمد بن‌یعقوب / ابن‌واضع (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، *تاریخ لیعقوبی*، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.12.1.9]